



تأملی در مبانی اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)

مصاحبه شوندگان: عمید زنجانی، عباس علی؛ معرفت، محمد هادی؛ شریعت مدار
جزایری، سید نورالدین

علوم سیاسی :: علوم سیاسی - دانشگاه باقرالعلوم (ع) :: پاییز 1378 - شماره 6
از 5 تا 34

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/207729>

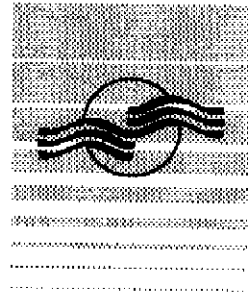
دانلود شده توسط : آهو خرس

تاریخ دانلود : 1393/06/01 19:43:07

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور



تأملی در مبانی اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

در گفتگو با:

حضرات آیات

- عباسعلی عمید زنجانی

- محمد هادی معرفت

- سید نورالدین شریعتمدار جزایری

اشاره:

آنچه فراروی خوانندگان محترم قرار دارد، میزگردی است که درباره مبانی اندیشه‌های سیاسی حضرت امام خمینی (ره) به ابتکار شورای مدیریت و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به مناسبت یکصدمین سال میلاد امام خمینی در مهر ماه ۱۳۷۸ در مدرسه فیضیه برگزار گردیده است. به خاطر اهمیت بحث و مناسبتی که با مباحث این شماره فصلنامه علوم سیاسی دارد، تقدیم خوانندگان محترم می‌شود.

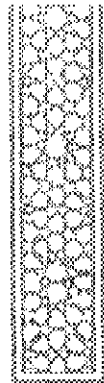


● بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد(ص). ضمن عرض تبریک به مناسبت میلاد حضرت زهرا سلام الله عليها و یکصدمین سال میلاد حضرت امام خمینی(ره) حضور حضار محترم، علما، استادان، فضلا و طلاب محترم حوزه علمیه قم، میزگرد بنیادهای فقهی کلامی اندیشه سیاسی حضرت امام را با حضور حضرات آیات، آیت الله عباسعلی عمید زنجانی، آیت الله محمد هادی معرفت و آیت الله سید نورالدین شریعتمدار جزایری شروع می‌کنیم.

موضوع بحث این میزگرد، اندیشه سیاسی حضرت امام است. من سؤالات را با اجازه استادان محترم و حضار ارجمند مطرح می‌کنم. با توجه به اینکه استادان محترم شرکت کننده در این میزگرد، هر سه از بزرگان فقه سیاسی اسلام هستند و تحقیقات گسترده‌ای را در دایره فقه سیاسی و اندیشه‌های سیاسی دارند؛ بنابراین، هیچ ترتیبی در طرح سؤالات وجود ندارد و من ترجیح می‌دهم که سؤالات را به ترتیب از حضرت آیت الله عمید زنجانی طرح کنم و استادان محترم هم پاسخ خواهند داد.

آیت الله عمید زنجانی اولین سؤالی را که طرح می‌کنم مربوط به مبانی اندیشه‌های سیاسی حضرت امام است: آیا اندیشه سیاسی حضرت امام صرفاً بر بنیادهای فقهی استوار است، یا از مبانی فلسفی و کلامی حضرت امام نیز الهام گرفته است؟

آیت الله عمید زنجانی: بسم الله الرحمن الرحيم. من هم به نوبه خودم، سال امام، میلاد امام و میلاد مسعود حضرت صدیقه کبری را به همه حضار محترم تبریک عرض می‌کنم. امیدوارم که این بحث تخصصی به میزان وقتی که برای آن صرف می‌شود، مفید و مؤثر باشد. البته جناب دکتر فیرحی سؤال را که مطرح کردند؛ و شاید اشاره به این نکته را لازم ندیدند که خواه ناخواه این موضوع، یک بحث تخصصی است؛ یعنی ما به مقدمات مباحث نمی‌پردازیم. مسأله‌ای به این اهمیّت، نیاز به یک سلسله



تمهیدات دارد و خواه ناخواه، فارغ از آن مباحث مقدماتی در یک سطح تخصصی به مسأله پرداخته می‌شود. اندیشه سیاسی امام با تمام جامعیتی که دارد، متبلور در مسأله فقهی ولایت فقیه است. ولایت فقیه تمام اندیشه سیاسی امام نبوده و تنها یکی از برجسته‌ترین مظاهر اندیشه سیاسی امام است. به خاطر اهمیت و به لحاظ جایگاه فقهی‌اش در مجموعه اندیشه سیاسی امام، از یک ویژگی و برجستگی خاصی برخوردار است. البته اگر ما به مبانی فقهی امام؛ بخصوص در بحث ولایت در کتاب «البیع» توجه داشته باشیم، مسأله ولایت فقیه صرفاً یک مسأله فقهی است؛ یعنی امام در بحث ولایت فقیه، صرفاً مسأله را بر اساس مبانی و بر اساس منطق فقه، بررسی کرده‌اند. به اصطلاح جدید، متدلوژی حاکم و منطق حاکم بر بحث امام، منطق فقهی است. امام با توجه به اصولی که در اصول فقه برای استنباط احکام فقهی تبیین می‌شود، مسأله را مطرح کردند و نتیجه نهایی هم از آن گرفتند و در این بحث فقهی، مسأله فلسفی و کلامی دیده نمی‌شود. اگر امام در تبیین مسأله ولایت فقیه به مباحث عقلی پرداخته‌اند؛ این مباحث عقلی به معنای فلسفی نیست و منظور ایشان، عقل نظری نیست، بلکه عقل عملی است و همچنین به معنای عقل کلامی هم نیست. به معنای عقلی است که در اصول فقه مطرح می‌شود و در کنار کتاب و سنت و اجماع قرار می‌گیرد. می‌دانیم که امام در تبیین ولایت فقیه، به مسائل عقلی بها دادند و حتی بخشی از بحث را به عنوان یک ضرورت عقلی مطرح کردند؛ ولی این، به معنای آن نیست که بحث ولایت فقیه از حوزه فقهی خارج شده و به حوزه فلسفی یا کلامی کشانده شده است. بنابراین، اگر ما متن بحث و شیوه بحث امام و منطق حاکم بر بحث امام را در کتاب «البیع» ببینیم - که خوشبختانه من در درس امام هم حضور داشتم و تقریرات این بحث را نوشتم، حالا کتاب «البیع» به قلم شریف خود امام است - امام شیوه بحثشان چه در درس و چه در کتاب «البیع» فقهی است؛



یعنی منطق حاکم، منطق فقهی است. این پاسخی که من عرض کردم به این بخش از سؤال مربوط می‌شود که امام در بحثشان تا چه اندازه‌ای به مسائل فلسفی و کلامی بها داده‌اند؟ پاسخش این است که در این بحث، اصلاً مباحث فلسفی و کلامی دیده نمی‌شود. منطق امام، منطق فقهی خالص است. امام به عنوان یک فقیه و به عنوان یک استنباط فقهی و نتیجه‌گیری از ادله فقهی، بحث کرده‌اند.

اما با توجه به جامعیت امام در بعد فلسفی - زیرا که امام صرف نظر از اینکه یک فقیه عالی مقام بود، یک فیلسوف و صاحب نظر در فلسفه بود. امام سالها به عنوان یک صاحب نظر در فلسفه تدریس کردند - می‌توان گفت؛ تا آنجا که امامت به مباحث کلامی می‌خورد، چون خود این مسأله جای بحث دارد که آیا امامت یک بحث کلامی است و یا بحثی فلسفی است. در آثار فیلسوفانی مانند بوعلی و فارابی، مسأله امامت مطرح شده و در سبک و سطح فلسفی، در سلسله مراتب تکوین و عقول قرار گرفته است و به عنوان یک بحث فلسفی قابل تلقی است. کما اینکه فارابی و بوعلی سینا همین مسأله امامت را در دنباله مباحث فلسفی‌شان آورده‌اند. بنابراین، اگر ما بخواهیم امامت را تا آنجا که مربوط به مباحث کلامی است؛ یعنی اختلاف مذاهب که ریشه فلسفی دارد، بررسی کنیم؛ از آنجا که امام صاحب نظر در این مسائل است، سؤال این است که امام به مسائل فلسفی و کلامی در مباحث اندیشه سیاسی خود تا چه اندازه بها داده است؟ مسلماً اگر آثار امام دیده شود، امام مسأله امامت را با یک دید دیگری می‌نگرد. امامت را همان طوری که امیرمؤمنان در خطبه ششقیه، تعبیر به قطیعت می‌کند (و انه ان محلی منها، محل القطب من الریح) امامت نه تنها قطب جامعه انسانی؛ بلکه جهان تکوین، و واسطه در فیض است. اگر با این دید عرفانی نگریسته شود و با این دید فلسفی نگریسته شود، باید گفت که امام فرصت آن را نیافتند که مسأله ولایت را باز کنند و



یک صورت بازتری از آن را ارائه دهند. حتی احکام حکومتی هم فقهی است. احکام حکومتی که ولی فقیه می تواند بر اساس تشخیص مصالح جامعه و مصالح عباد، احکام اولیه را تحت الشعاع قرار بدهد، باز این، بعد فقهی دارد. اما اینکه بعد عرفانی و فلسفی امامت در این زمینه تا چه حد می تواند گسترش پیدا بکند؟ شاید از همان مقوله های ناگفتنی است که امام یکی دو بار اشاره فرمودند که مسائل بسیاری هست که من هنوز فرصت و مناسبت لازم برای بیان آن را نمی بینم. بنابر این کلامشان چون ولایت فقیه نیابی است مخصوصاً بر اساس نظریه نصب - که امام، فقها را نایب عام در زمان غیبت قرار داده و نصب کرده است بنابر نظریه نصب - امامت نیابی کاملاً قابل استنباط است. یعنی همان امامتی که در بعد کلامی، بر اساس منطق عقلی پیش بینی می شود، همان طوری که نبوت ضرورت دارد، ضرورت نبوت در بعد رهبری و امامتش بعد از پیامبر هم ادامه دارد که بعد کلامی ضرورت عقلی، بر این اساس می شود. می توان مسأله را به این صورت تبیین کرد که امامت را به دو بخش امامت بالاصاله و امامت نیابی قرار داد و بحث ولایت فقیه به عنوان یک نتیجه فقهی در قسم امامت نیابی باشد. که در اینجا، تلاقی یک تفکر کلامی با یک تفکر فقهی خواهد بود. من خیلی به اجمال و فشرده سؤال اول را جواب دادم. گر چه مطالب بسیاری هست که من ضروری نمی بینم در اینجا طرح کنم، برای اینکه وقت بیشتری گرفته نشود و آقایان هم مطالبی را خواهند فرمود. اگر مناسبتی پیدا شد، باز عرضم را تکمیل خواهم کرد.

● با تشکر از استاد محترم، حضرت آیت الله عمید زنجانی: خلاصه بحث ایشان این بود که منطق و روش حاکم بر اندیشه حضرت امام، روش و منطق فقهی بوده است و بحثهای کلامی، کمتر از آثار ایشان قابل استنباط می باشد. حضرت آیت الله معرفت، برداشت من این است که حضرت تعالی نظری متفاوت با نظر آیت الله عمید زنجانی دارید. مستدعی است نظر خودتان را بیان فرمایید.





آیت الله معرفت: بسم الله الرحمن الرحيم. با سلام و تبریک این روز مبارک به حضار محترم. با حذف مقدمات عرض می‌کنم، آنچه که بنده از استدلالات و فرمایشات امام در این زمینه به دست آورده‌ام، این است که ایشان، این مسأله را یک مسأله کلامی می‌دانند و اساساً برداشت و استدلال ایشان از اینجا شروع می‌شود که می‌فرماید، تمام ادله‌ای که ما برای امامت، بعد از نبوت اقامه می‌کنیم، تمام آن ادله در عصر غیبت در مسأله ولایت فقیه جاری است. از این برداشت به خوبی روشن می‌شود که این مسأله، یک مسأله کلامی است و اگر سؤال شود که چرا فقها این مسأله را در کتب فقهی خود مطرح کرده‌اند؛ اساساً چرا فقهای شیعه حتی شیخ مفید، شیخ طوسی علامه و شهیدین این بحث را که یک بحث کلامی است در فقه مطرح کرده‌اند؟ جوازش این است که در فقه ابوابی هست که اساساً مربوط به سیاست است. باب جهاد، باب تقسیم غنائم، باب جزیه و بسیاری از ابواب فقهی مخصوص مسائل سیاسی است. به این دلیل که مسأله ولایت فقیه در آن ابواب مطرح است و علت اینکه شیخ این مسأله را در کتاب «البیع» مطرح کرده‌اند؛ این است که چون در این کتاب بحث از ولایت پیش می‌آید و به جهت اینکه فقها فرصتی نمی‌بینند، که این بحث ولایت فقیه را در جای متناسب خودش مطرح کنند و الا حتی در فقه هم که مطرح است، به خاطر جنبه سیاسی مسأله مطرح است. امام خمینی زمانی که راجع به توقیع شریف برای اثبات ولایت فقیه استناد می‌کنند می‌فرمایند: زیرا که در توقیع سؤال می‌شود که ما در عصر غیبت به چه کسی مراجعه کنیم؟ آن وقت جواب این است که به فقها مراجعه کنید. امام خمینی (ره) می‌فرماید؛ اسحاق ابن یعقوب که این همه جلالت و قدر دارد و چون خود شیخ کلینی است و در مسائل شرعی در ابعاد مختلف کاملاً وارد است، این از امام (ع) سؤال نمی‌کند که در عصر غیبت در مسائل شرعی به چه کسی رجوع کنیم؛ یعنی حلال و حرام را از چه کسی بپرسیم؟

این را همه کس می‌دانند؛ حتی صغار شیعه هم می‌دانند که احکام حلال و حرام را باید از فقها پرسیم. امام خمینی (ره) می‌فرماید: پس این، نظرش روی مسأله سیاسی است به عبارت دیگر، سؤال این است، در مسائل اداری، در مسائل امور اجتماعی و در اموری که مربوط به جامعه تشیع است، به چه کسی باید مراجعه کرد. مرجع کیست؟ راجع به این مسأله سؤال می‌کند و همچنین فرمایش مولانا امیرالمؤمنین (ع) که می‌فرماید: «إحقق الناس بهذا الأمر، اقویهم علیه و اعلمهم بامر الله فيه» که حضرت می‌فرماید؛ شایسته مقام ولایت امر، کسی است که دارای دو شرط باشد؛ شرط اول، اینکه از بینش سیاسی بالایی برخوردار باشد. شرط دوم اینکه، اطلاع و آگاهی او از دیدگاههای اسلام راجع به مسائل سیاسی هم در حد بالا باشد. دو شرطی را که حضرت می‌فرماید، دو شرط کاملاً عقلایی است و در مسائل سیاسی مطرح است. شرط اول که در رهبر باید وجود داشته باشد؛ یعنی بینش سیاسی او بالا باشد، آیا این شرط، یک شرط تعبدی شرعی است. یعنی امیرالمؤمنین (ع) به عنوان اینکه روی کرسی تشریح نشده است، می‌فرماید: در ولی امر مسلمین شرط است که از بینش سیاسی والا برخوردار باشد یا اینکه این، یک شرط عقلایی است و به عنوان یک شرط عقلایی مطرح است. همه عقلای جهان این شرط را در رهبرشان دارند که باید از لحاظ بینش سیاسی در حد بالا باشد و لذا ما گفتیم که این شرط، یک شرط عقلایی است و اصلاً تعبدی و شرعی نیست. شرط دوم «اعلمهم بامر الله فيه». خوب، این می‌شود طبیعی به جهت اینکه یک جامعه‌ای که مسلمان هستند، قطعاً کسی که می‌خواهد بر آنها حکومت کند، باید از دیدگاههای اسلام راجع به مسائل حکومتی آگاه باشد و اگر ما به دنیا عرضه بکنیم که ما یک جامعه مسلمانیم و کسی باید بر ما حاکم باشد که از دیدگاههای اسلام در مسأله زعامت، آگاه باشد؛ آیا دنیا این شرط را از ما نمی‌پذیرد یا می‌گویند: این شرط کاملاً طبیعی



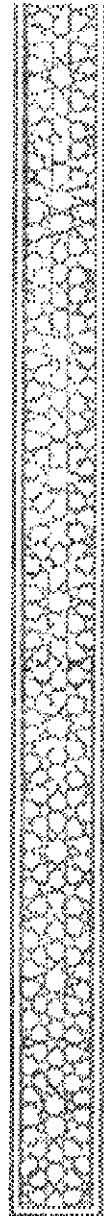


است. یک جامعه یهودی اگر بگوید کسی باید بر ما حکومت بکند که از دیدگاههای مذهب یهود اطلاع کاملی داشته باشد، آیا ما می توانیم بگوییم چرا این شرط را می کنید؟ هر امتی می تواند این شرط را برای رهبر خودش داشته باشد و لذا عرض کردم که این دو شرطی را که امیرالمؤمنین (ع) فرموده است، اولی، عقلایی است و دومی، کاملاً طبیعی است. اینها را وقتی روی هم بریزیم، مسائلی از آن در می آید که اصلاً مسأله، یک صبغه کلامی دارد نه صبغه فقهی؛ چون راجع به عمل مکلف نیست و مسأله راجع به مسأله رهبری امت است. و اینکه فقها از جمله مرحوم نراقی که روایاتی در این زمینه آورده و بخصوص امام اصرار داشت روایات را در این زمینه خیلی دقیق حل و فصل کند، این برای تأیید مطلب است؛ یعنی اینکه این مسأله، کلامی است و به وضوح روشن است که، مکتب تشیعی که به دلالتی عقلی می گوید بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) باید شخص معصومی مثل امیرالمؤمنین (ع) بر منصف حکومت بنشینند. به همان دلالت می گوید که در استمرار آن نیز باید چنین باشد. اصلاً مکتب تشیع این است. پس باید گفت که روایاتی که در این زمینه به آنها استدلال می شود، این روایات حکم تأیید را دارد؛ یعنی به عنوان اینکه معصومین علیهم السلام، این مسأله را تأیید کرده اند نه اینکه این مسأله صبغه فقهی پیدا بکند. اصلاً هیچ خاصیت فقهی ندارد و صرفاً خاصیت کلامی دارد؛ چون ویژگیهای فقه در آن اصلاً دیده نمی شود به هر حال، آن طوری که از درس امام و فرمایشات امام و نوشته های امام به دست می آید، این است که عرض کردم.

● از پاسخ فشرده حضرت آیت الله معرفت بسیار متشکریم. همان طور که حضار محترم استحضار دارند، ظاهراً تا حدودی در بحث اختلاف نظر وجود دارد. حضرت آیت الله عمید آن را یک مسأله فقهی می داند و آیت الله معرفت، مسأله را کلامی می دانند. حالا سؤال من از حضرت آیت الله جزایری

این است که بفرمائید به این مسأله چه پاسخی دارید. من این سؤال را طرح می‌کنم که اگر ما این تصور را داریم که فقه، جزء علوم عملی است و سیاست هم از علوم عملی است، پس چگونه می‌شود که بحث سیاسی یا اندیشه سیاسی را در کلام که به هر حال از احکام علمی و نظری محض هستند، مطرح کرد؟

آیت الله جزایری: بسم الله الرحمن الرحيم. با عرض تشکر از شورای مدیریت و جامعه مدرسین حوزه علمیه که این جلسه را برگزار کردند و همچنین با تشکر از حضار محترم که حوصله می‌کنند و به سخنان ما گوش می‌دهند. به نظر می‌رسد که این سؤال تنها اختصاص به ولایت فقیه ندارد. این سؤال، تمام مبانی اندیشه سیاسی امام را چه در فقه و چه در اصول در بر می‌گیرد که آیا بالاخره این مبانی اندیشه سیاسی که امام دارند و برخاسته از فقه و اصول می‌باشند، اینها از دیدگاه فقهی ایشان سرچشمه گرفته یا اینکه مبانی فلسفی هم در اینجا تأثیر داشته است. ولایت فقیه، یکی از مسائلی است که مورد بحث و بررسی ایشان قرار گرفته است البته همان طوری که فرمودند از برجسته‌ترین مسائل مورد نظر امام است؛ اما در مجموع وقتی حساب کنیم، مبانی اندیشه سیاسی حضرت امام، تنها ولایت فقیه نیست؛ بلکه ولایت فقیه یکی از مسائلی است که امام آن را بررسی کرده‌اند. اصلاً مبنا شاید نباشد. ولایت فقیه تولید شده از مبانی سیاسی ایشان است؛ مبانی‌ای که در فقه و اصول دارند. و اما از نظر اینکه دیدگاه امام فقهی است یا فلسفی؟ همان طوری که فرمودند و حضار هم توجه دارند و می‌دانند؛ امام گذشته از آنکه یک فقیه بودند، یک فیلسوف، متکلم و حکیم هم بودند و طبعاً هر فیلسوف و حکیمی نمی‌تواند وقتی وارد علمی دیگری هم شد، از آن اندیشه‌هایی که در فلسفه و حکمت و کلام دارد، دست بردارد. و لذا اگر شما علم اصول ایشان را ملاحظه بفرمایید. علم اصولی که امام فرمودند با علم اصولی که دیگران طرح کردند، خیلی متفاوت است؛ ولی علم اصول کسانی که در مباحث خود به





اندیشه کلامی و فلسفی توجهی نداشتند با علم اصولی که امام مطرح می‌کند خیلی متفاوت است و در علم اصول بعضی از مسائل را می‌بینیم امام به صورت دیگری با آنها برخورد می‌کند. این مسأله یکی از ویژگیهای حضرت امام است و باعث ویژگی در مبنای سیاسی ایشان شده است. مثلاً شما ببینید که برداشت امام از قاعده «نهی ضرر» با دیگران متفاوت است. قاعده «نهی ضرر» را اصولیون دیگر، به همان مباحث و اصولی می‌برند حکم به لحاظ نفی موضوع، نهی از ضرر و این گونه مباحث را تلقی و برداشت می‌کنند. حال آن که امام می‌فرماید که این، یک حکم سلطانی است و نشأت گرفته از مقام حکومت رسول خداست نه از مقام نبوتش، در حالی که تلقی و برداشت دیگران، این است که حدیث «لاضرر» مثل تمام احادیث دیگر از همان مقام نبوت پیامبر سرچشمه گرفته است. اما امام می‌فرماید که پیامبر سه منصب دارد. یکی، نبوت است؛ یکی قضاوت و یکی هم حکومت. و از جهت حکومت، امام «لاضرر» را فرموده است. این دیدگاه خاص، نمی‌تواند دیدگاه یک فقیه باشد؛ یعنی فقیه خالص یا حتی اصولی محض. اینجا آن مبانی فلسفی و کلامی که پیامبر (ص) دارند، بر قاعده «لاضرر» هم اثر می‌گذارد و برداشت امام را متفاوت می‌کند. مثلاً در برداشت از اینکه احکام چگونه هستند، اکثر علماء، احکام را، احکام شخصیه می‌دانند. فلذا گاهی در تکلیف غافل و یا در تکلیف جاهل گیر می‌کنند؛ چون نمی‌شود غافل را تکلیف کرد. نمی‌شود به او گفت (ایها الغافل) مثلاً یا (ایهاالجاهل) یا (ایهاالساهی) چون اینها را خطابات شخصیه می‌دانند؛ اما امام فرموده‌اند این خطابات قانونیه است. در بحث تکلیف به جایی رفتند که ما می‌توانیم بگوییم این همان استنباط از باب علم کلام است. بحث را قانونی کردند. ایشان می‌فرمایند: تکالیف کلی قانونی هستند؛ مثل همه قانونهایی که در دنیا وضع می‌شود کاری به اشخاص ندارد. قانون وضع می‌شود. برای کل

مردم حال اگر کسی جاهل است، اگر کسی غافل است، اگر کسی ساهی یا ناسی است خوب این مربوط به خودش است؛ اما قانون برای همه است. این در اصول، که دو نمونه عرض کردیم.

در فقه هم وقتی ما می‌آییم، می‌بینیم که امام باز خیلی از مسائل را با آن دیدگاه کلامی و فلسفی‌شان بررسی کرده‌اند. مثلاً در مسأله امر به معروف و نهی از منکر، فقهای دیگر برای امر به معروف و نهی از منکر، شرایطی را قائلند. یکی از آن شرایط، احتمال تأثیر است، امام صریحاً می‌فرماید - البته در بعضی مراتب که سکوت علماء باعث ترویج ظلم بشود. بعضی مسائل را در آنجا مطرح می‌کنند که حالا وقت نیست من عرض کنم - که اگر چه احتمال تأثیر هم ندهد، باید امر به معروف و نهی از منکر بکند تا می‌رسیم به بحث ولایت فقیه که در آنجا به عنوان برجسته‌ترین مسائلی است که امام در فقه آن را بررسی کردند.

به نظر بنده، این مسأله ولایت فقیه هم جنبه کلامی دارد و هم جنبه فقهی. نه این طور است که به طور خاص کلامی باشد و امام هیچ نظری به فقه نداشته باشد و نه این طور است که به طور کلی فقهی باشد و نظری به کلام نداشته باشد. امام در کتاب «البیع» می‌فرماید: فما هو دلیل الإمامة بعینه، دلیل علی لزوم الحكومة بعد غیبة ولی الامر عی الله تعالی فرجه الشریف سیما مع هذه السنین المتمادیه. بعد امام می‌فرماید: نعوذ بالله شاید هزاران سال طول بکشد و امام زمان نیاید، پس ما باید چکار بکنیم؟ این خلأ را چگونه پر کنیم؟ آن دلیلی که می‌گوید باید امام باشد، آن دلیل می‌گوید فقه باید ولایت داشته باشد و این خلأ و نبود امام را باید جبران بکند، فقیه باید جبران بکند. ایشان می‌فرماید: - که نظر هم به جهت فقهی مسأله دارند - (مع ذلك) یعنی پس از اینکه حکومت ضروری است و حکومت بدیهی است، عقل ضروری به آن دلالت می‌کند (و ما هو دلیل بعینه دلیل علی لزوم الحكومة) بعد می‌فرماید (مع ذلك) یعنی با اینکه





عقل به آن حکومت می‌کند و آن قاعده لطف، اقتضا می‌کند که فقیه باید ولایت داشته باشد (فقد دلّ الدلیل الشرعی ایضاً) (وفی الوافی عقد باباً فی انه لیس شی مما یحتاج الیه الناس الا وقد جاء فیہ کتاب و سنه و فیہ روایات) و هشت روایت را امام نقل می‌کند. خوب این روایات می‌گویند (دل الدلیل الشرعی)، می‌خواهد دلیل شرعی اقامه کند، فقط از باب ارشاد یا تأکید نیست. دلالت شرعیّه را امام می‌خواهند تأثیر ببخشند. بعد باز می‌فرماید (فولایة الفقیه بعد تصوّر اطراف القضیّه لیست امرأ نظریاً یحتاج الی برهان و مع ذلك دلّت علیها بهذا المعنی الوسیع، روایات نذکر بعضها)، که اینجا باز هم اشاره می‌کند به قضیه ضروری بودنش از جهت فلسفی و کلامی و قاعده لطف بعد امام (ره) می‌فرماید: روایت دلالت می‌کند، اینکه می‌گویند روایات دلالت می‌کند؛ همان جهت فقهی مسأله را بیان می‌کند. بعد می‌فرماید: (فالقیام بالحکومه و تشکیل اساس الدولة من قبیل الواجب الکفایی علی الفقهاء العدول) تشکیل حکومت بر فقهای عدول واجب کفایی است. این هم جهت جنبه فقهی که امام به آن اشاره کرده‌اند. من به همینجا اکتفا می‌کنم.

● خیلی متشکر از پاسخ آیت الله جزایری. همان طور که مشخص است، آیت الله جزایری هم، وزن بیشتری را به بحثهای کلامی می‌دهند. آیت الله عمید زنجانی اگر توضیحی دارید؟ در دفاع از دیدگاهی که مطرح فرمودید بیان بفرمایید.

آیت الله عمید زنجانی: البته بحث در این است که آیا امام (ره)، ولایت فقیه را با منطبق کلامی اثبات می‌کنند یا با منطق فقهی؟ سؤال این است. ممکن است کسی برداشتش این باشد که چون امام به مبحث کلامی در یک جمله‌ای اشاره‌ای کردند، پس استنتاج امام، استنتاج کلامی است. عیبی ندارد؛ ولی با توجه به صدر و ذیل مطلب، استنتاج امام صد در صد فقهی است. من این جمله را روایت می‌کنم و مکرراً از امام شنیده‌ام. در

درس، امام مکرر وقتی نظرات مرحوم کمپانی را مطرح می‌کردند، بر مرحوم کمپانی ایراد می‌گرفتند و می‌فرمودند: ایشان مباحث فلسفی را با مباحث فقهی خلط کرده است. امام از کسانی بود که در عین این که در اوج فلسفی بودند، اجازه نمی‌دادند که کوچکترین مبانی فلسفی را در فقه دخالت بدهند. من عن حسن نقل می‌کنم و نه عن حدیس شاید در این مسجد اعظم، این شبستان سمت حرم در و دیوار آن، شاهد باشد که بارها امام با صوت جلی این مطالب را تکرار می‌کردند که فقه، منطق خودش را دارد و فیلسوف حق ندارد مبانی فلسفی یا کلاسی را به فقه بکشاند. در مسجد شیخ انصاری نجف، بارها امام بر این مسأله تأکید می‌کردند. هر وقت اسم مرحوم آقا شیخ محمد حسین کمپانی به میان می‌آمد، بحثشان را مطرح می‌کردند و می‌فرمودند؛ مع الاسف این مرد بزرگوار تحت تأثیر مسائل فلسفی، مباحث فلسفی و فقهی را با هم آمیخته‌اند. امام کسی نبود که در مباحث علمی، اختیارش در دست خودش نباشد و چون علم فلسفه و دانش کلامی دارد، خود به خود بدون توجه این علوم، در مسائل فقهی اش اثر بگذارد، اصلاً امام اجازه نمی‌دادند. امام وقتی یک بحث فقهی را مطرح می‌کردند، یک فقیه خالص به تمام معنا بودند؛ کما اینکه در مباحث فلسفی و عرفانی هم یک فیلسوف و عارف خالص بودند؛ این همه در کتاب «البیع» که بحث ولایت فقیه شده، مثلاً فرض کنید به عنوان مثال در چهل صفحه، یک جمله کلامی است، بقیه تمام استدلال فقهی یعنی استدلال روایی است، ورود و خروج فقهی است. اشاره‌ای به اینکه همه ادله‌ای که ما در مورد امامت داریم، در مورد غیبت نبوت در غیبت امام هم داریم. این یک اشاره‌ای کوتاه به یک بحث یا فلسفی و یا کلامی (علی اختلاف فیه) است. این نمی‌تواند بحث و شیوه و روش و متد بحث را از فقهی بودن خارج کند.

نکته‌ای را که می‌خواهم یادآوری کنم، این است که کسانی که



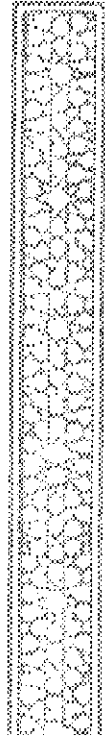


می‌خواهند بحث ولایت فقیه را کلامی کنند، باید به این نکته توجه داشت باشند که به مشکل برخورد خواهند کرد. چون مشکل‌ترین مبحث ولایت فقیه، بحث اختیارات فقیه است. اختیارات فقیه را از دلیل عقلی نمی‌شود اثبات کرد. دلیل عقلی، لَبّی است و اطلاق ندارد. ما مسائلی را داریم که مسائل متطوّر و جدید است و روزبروز اضافه می‌شود. یک اطلاق لفظی می‌خواهیم تا تمام شئون ولایتی، فراگیر باشد و یک اطلاق لفظی می‌خواهیم که بتوانیم از نظر شرعی ولایت را اثبات بکنیم. همه آقایان استحضار دارند که قاعده کلیت (کل ما حکم به العقل، حکم به شرع) هزار و اندی اشکال داد و با عقلی کردن مسأله ولایت فقیه، مشکلات تازه شروع می‌شود. در مورد اختیارات، در مورد تطابق عقل و شرع، ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع، ما ناگزیریم آن طوری که امام مشی کردند و از نظر عقلی مسلم است، حرکت کنیم. ما باید مسأله را فقهی و شرعی کنیم. یک اطلاق شرعی داشته باشیم که با اطمینان خاطر بگوئیم که شرع این اجازه را داده است. اگر ولایت، مطلق است؛ ولایت مطلقه‌ای است که همان کسی که ولایت را تفویض کرده، اطلاقش را هم تفویض کرد. این نکته را توجه کنیم که عقلی، و کلامی کردن مسأله، راه را نمی‌بندد؛ اما کار را دشوار می‌کند. شما باید بروید از بیراهه راه را طی کنید. بگوئید آقا! ملازمه حکم عقل و شرع چنین است. بعد هم بیاید یک اطلاقی در حکم عقل پیدا بکنید؛ حالا بتوانید یا نتوانید. کافی است یک شبهه پیش آید؛ یک شبهه اندک در حکم عقلی، حکم عقلی را از کلیت می‌اندازد؛ در صورتی که ما اگر اطلاق لفظی روایی داشته باشیم، اصلاً مشکلی نخواهیم داشت. نکته، دیگر اینکه، اصلاً سیاسی بودن مسأله مگر با فقهی بودن آن منافات دارد، کسی تردید ندارد که اصل ولایت، سیاسی است. برای نظام است، برای دولت است. سیاسی بودن و دولتی بودن، مسأله را از فقهی بودن خارج نمی‌کند. تعجب است که ما سیاسی بودن ولایت فقیه را دلیلی

بر کلامی بودن آن بدانیم! نه اگر فقهی هم باشد، سیاسی است. و کلام آخر اینکه، آیا مسأله ولایت فقیه، تکلیف مکلف نیست؟ حکم شرعی مکلف است. تحریر الوسیله را نگاه کنید. بر فقها واجب است که برای اقامه دولت قیام کنند. و خوب، یک حکم شرعی است؛ یعنی تصدی ولایت یک حکم شرعی فقهی است. در عین سیاسی بودن، بر مردم واجب است که فقها را حمایت کنند. این که دیگر کتاب رساله است. تحریر الوسیله رساله است، رساله عملی است، بیان حکم تکلیفی است. سیاسی بودن با فقهی بودن سازگار است و هم بر فقها، اقامه نظام و حکومت واجب است و هم بر مؤمنین، تبعیت از قیام فقها واجب است.

من نتیجه می‌گیرم که مسأله این نیست که نمی‌شود مسأله را کلامی کرد. آری می‌شود مسأله را کاملاً کلامی کرد. متن هم قرائت شد. هر چند اشاره‌ای به مبنای کلامی مسأله را داشته باشند، فقهی کردن مسأله تبعاتی به دنبال ندارد و یا اندک دارد. عقلی کردن مسأله، تبعات بسیار دشواری را به دنبال دارد.

همان طور که حضار محترم هم استحضار دارند، استاد آیت الله عمید زنجانی در دفاع از فقهی بودن مسأله، دو دلیل را ذکر کردند، یکی، استنادی بود که به حضرت امام داشتند که حضرت امام بحث را صرفاً فقهی می‌بینند و دوم، به مشکلاتی اشاره داشتند که کلامی کردن مسأله ایجاد خواهد کرد. اما بشنویم از استاد ارجمند جناب آیت الله معرفت. قبل از اینکه استاد صحبتشان را مطرح کنند، من دو سؤال را که راجع به بحث آیت الله معرفت است، مطرح می‌کنم. یکی اینکه، فقهی یا کلامی بودن ولایت فقیه چه تأثیری بر مسأله دارد که تا حدودی، استاد ارجمند آیت الله عمید زنجانی یک قسمتی از مسأله را توضیح دادند. سؤال دوم، با فرض کلامی بودن مسأله ولایت فقیه سؤال این نیست که چرا در کتب فقهی مطرح شده؛ بلکه سؤال این است که چرا این مسأله در کتب کلامی در ادامه بحث امامت تا کنون اصلاً طرح نشده است؟





آیت الله معرفت: تکیه حضرت استاد بر اطلاق بود که اگر مسأله ولایت فقیه باشد، ما اطلاق دلیل داریم و ولی فقیه وسعت پیدا می کند، چون لفظی است، اطلاق دارد؛ ولی اگر چنانچه ما از دلایل عقلیه که دلایل امامت است، استفاده می کنیم، دلیل لئی است و اطلاق ندارد. آن وقت در مواقع شک، دست فقیه بسته است. بنده عرض می کنم که خود مسأله ولایت و دلالتش که عقلی باشد، این ارتباط با قلمرو حکومت و تصرفاتش ندارد؛ چون در قلمرو حکومت و تصرفاتش، به اطلاق خود ادله و احکام تمسک می شود، نه اینکه به اطلاق ادله ولی فقیه، آن ادله ای که اطلاق دارد، دست فقیه باز باشد. ما به ادله عقلیه اثبات کردیم ولایت مولا امیر المؤمنین (ع) را بعد از پیغمبر (ص)؛ اما خود حضرت امیر دستش باز است روی اطلاق خود ادله آنها، و اساساً ببینید مسأله فقهی، یک رنگ خاصی دارد، و تعبد بر آن حاکم است، فقه تعبد است؛ یعنی یک مقدار مسائلی است که شرع اینها را فرمان داده باید تعبداً آنها را بپذیریم و جزء وظیفه مکلفین است؛ اما آیا مسأله ولایت فقیه تعبد است؟ همان طوری که من کلام مولا امیر المؤمنین (ع) را عرض کردم که فرمود: «انَّ احقَّ النَّاسِ بهذا الامر اَقويهم عليه و اعلمهم بامر الله فيه» آیا این تعبد است؟ تعبد؛ یعنی تحمیل. آیا این شرط یک شرط تحمیلی است یا اینکه شرطی عقلایی و طبیعی است؟ ببینید؛ ما وقتی که می سنجم مسأله ولایت فقیه را می بینیم که اصلاً تعبدی در کار نیست. مسأله ای است که موضوعاً و محمولاً همه چیز آن برای ما روشن است و آن را می پذیریم. دلالتش هم همین طور، روشن است. تعبدی در کار نیست، تحمیلی در کار نیست.

و اما فرمایش ایشان که به کلمه واجب کفایی تمسک کردند؛ اصلاً کلمه وجوب، خودش حکم عقلاست. وجوب، حکم شرع نیست. وجوب حکم عقل است. وقتی که پیامبر (ص) حضرت امیر (ع) را برای امامت نصب کرد، بر حضرت امیر (ع) واجب بود یا نبود. واجب بود؛ اما

واجب عینی بود. حالا این می‌شود مسأله فقهی در عصر غیبت که ولی امر بالتوصیف تعیین شده است نه بالتخصیص. آن وقت وقتی بالتوصیف است به واضع واجب کفایی می‌شود. این واجب کفایی بودن یا واجب عینی بودن این مسأله را فقهی نمی‌کند، با اینکه چون استدلال به روایات است، پس کار فقهی است. خوب، اگر در یک مسأله تاریخی به یک روایت استناد کردیم، آن می‌شود مسأله فقهی، صرف اینکه به روایات تمسک بشود. عرض کردم تمسک به روایات برای تأکید به همان حکم عقلی است که می‌فرماید.

و اما چرا این مسائل در کلام مطرح نشده است. عرض کردم؛ چون که فقها نیازشان به این مسأله در ابواب مختلف فقهی که در رابطه با مسائل سیاسی است، زیاد است. ما نگفتیم فقه با سیاست دو تاست؛ نه، خود فقه ابوابی دارد که مخصوص سیاست است؛ ولی آن سیاست مربوط به کلام می‌شود، اگر چه در فقه هم هست. آن وقت در آنجا وقتی بحث می‌کنند، دیگر خوششان را بی‌نیاز می‌بینند که در کلام، به طور جدا گانه برایش فصلی باز بکنند دلیل اینکه در کلام بحث نشده و در فقه بحث شده است، این است که عرض کردم.

بنده که اصرار دارم در اینکه این مسأله کلامی باشد، به جهت این است که بسیاری از افراد در بعضی موارد برای آنکه مسأله ولایت فقیه را زیر سؤال ببرند، می‌روند سراغ روایات و در روایات خدشه کنند. بنده حرفم با اینها این است که این مسأله، فقهی نیست که آنها از لحاظ سند، از لحاظ دلالت و از لحاظ معارضه، با این روایات بازی می‌کنند. در یکی از شهرستانها. یک آقای بسیار بزرگواری یک ماه تمام، در این روایات خدشه کرد. همه را باطل کرد که بنده بعداً آنجا رفتم و به اینها اعتراض کردم که شما چرا مسأله را به طرز فقهی مطرح کردید تا از این راه بخواهید مناقشه کنید. مسأله کلامی است. شما می‌توانید در کلام حضرت امیر



خدشه کنید؟ شما می‌توانید در ادله عقلیه که برای امامت است و به عینه برای ولایت فقیه دلالت دارد، خدشه کنید؟ اینها تالی فاسدش است. ما اگر این مسأله فقط فقهی بدانیم، آن وقت همین حرفها پیش می‌آید. این روایت سندش کذا، آن روایت دلالتش کذا و آن روایت کجا را می‌خواهد بگوید. یک سری مناقشاتی که برای مسائل کلامی سزاوار نیست. مسائل کلامی، مسائلی است که راهش باز و روشن است، چون با عقل سر و کار دارد. حالا اگر تأییدی از روایات هم آمد، چه بهتر و لذا اگر این روایات اصلاً نبود، ما مسؤولیت فقیه را نمی‌گفتیم؟ لذا اینکه من اصرار دارم که این مسأله، کلامی است نه فقهی، برای جلوگیری از همین مناقشات بعضیها است.

● خیلی متشکر. آیت الله جزایری هم نظری دارند، بفرمایند

آیت الله جزایری: اینکه فرمودند: اگر روایات نبود. تطور تاریخی ولایت فقیه را ملاحظه کنید. چون من در این موضوع از کتاب «مقنعه» تا زمان حاضر سیری کردم، مسأله ولایت فقیه در «مقنعه» مفصل بحث شده است که می‌توان ولایت فقیه را از آن استفاده کرد. تمام علما صحبت از روایت می‌کنند و هیچ صحبت از دلیل عقلی نیست. اولین کسی که اشاره به دلیل عقلی کرده، علامه در کتاب «تذکره» و در کتاب «منتهی» است که اگر ولی فقیه نباشد، فساد لازم می‌آید، «لو لا اقامة الحدود» که از آنجا هم وارد شد به بحث دلیل عقلی که آنچه نشأت گرفته راجع به اقامه حدود است که اگر اقامه حدود نشود، فساد در جامعه لازم می‌آید. از اینجا دیگر دلیل عقلی رخنه پیدا کرد و در فقه مبنا شد تا به زمان امام راحل قدس سره رسید که ایشان بحث فلسفی و مباحث عقلی را بیشتر مطرح کرده‌اند.

● خیلی متشکر: حضرت آیت الله عمید زنجانی اگر نظری دارید

بفرمایند.

آیت الله عمید زنجانی: ادله عقلی هم مخدوش است. این طور نیست

که ایشان فرض کردند که چون می‌شود خدشه کرد. قاعده لطف را نیز از زمان مرحوم علامه به بعد خدشه کرده‌اند. قاعده لطف که یکی از مهمترین ادله عقلی امامت است، خود شیخ انصاری چند جا در مکاسب به این مطلب اشاره دارد. اگر ما انفعالی عمل کنیم و بگوییم چون یک کسی در یکی از دهات و روستاهای جمهوری اسلامی ایران، ده تا دلیل را یک جا و یک ضرب، در یک جمله رد کرده است؛ بله، یک ضرب هم می‌شود تمام ادله عقلی شما را هم رد کرد. الحمد لله شما با کلام آشنا هستید، شما شرح قوشجی را نگاه کنید. در تمام ادله عقلی امامت شبهه می‌کند. شما «جامع المقاصد» را دیده‌اید. در «جامع المقاصد» تمام ادله ما را رد می‌کنند. اصلاً قوشجی پنبه‌اش را به تصور خودش می‌زند. اصلاً این طور نیست که ادله عقلی متقنی داشته باشیم، دست نخورده که یک مقدار خود کم‌بینی هم داشته باشیم و بگوییم این روایات که ابزار دست فقیه است، سندش اشکال دارد، دلالتش اشکال دارد. یمین آمده حرفی زده، یسار آمده حرفی زده، همه مباحث کنکاش دارد، جواب دارد، شبهه دارد؛ ولی شما ببینید راحت‌ترین و آسانترین راه کدام است. ما می‌توانیم بحث را کلامی کنیم. ولایت فقیه را یعنی امامت نیابی را می‌توانیم فقهی کنیم، ببینید کدامش آسانتر و سهل‌تر است. ببینید امام خمینی (ره) از چه راهی وارد شدند. ورود امام چگونه است؟ خروج امام چگونه است؟ ورود و خروج امام (ره)، منهای یک جمله که اشاره به ادله عقلی امامت دارند، بقیه تمام، فقهی است. اینکه جناب آقای معرفت فرمودند استناد به روایت فقهی نمی‌کنند، درست است؛ ولی اگر روایت فقهی باشد، استناد به روایت فقهی می‌شود و الا اگر روایت تفسیری باشد، نتیجه تفسیری می‌دهد. روایت اگر تاریخی باشد، تاریخی نتیجه می‌دهد. همین طور در این روایت فرض این است که روایت راجع به یک حکم فقهی است. وقتی شما استدلال به روایت می‌کنید، از روش فقهی استفاده می‌کنید.





استدلال به سنت در نبود قرآن یک استدلال فقهی است. در استنتاج یک مسأله فقهی ما می‌گوییم امام این همه زحمت کشیده در مورد سند روایات تمام خلل و فرج دلالات را امام حل کرده است. آن آقایی هم که رد کرده، به خودش زحمت نداده استدلال امام را مطالعه کند.

خلفا عام است که هم ائمه معصومین را می‌گیرد. هم در زمان غیبت، تکلیف فقیه را تعیین می‌کند. تکلیف فقیه، یک حکم فقهی است. حالا شما یک کمی از تکلیف مردم بیرون بیایید. حالا مردم از فقها تبعیت کنند، فقیه تکلیفش چیست؟ امام اولین فرض ولایت فقیه را تکلیف خود مجتهدین و فقها می‌داند. این واجب شرعی است نه عقلی. تکلیف شرعی دارند. ببینید این جمله از پیام امام به ملت ایران روز خروج از عراق است زمانی که امام از عراق خارج شدند، یک پیام کوتاهی خطاب به ملت ایران دادند. فرمودند که «من برایم مکان مطرح نیست، آنچه که برای من مطرح است، عمل به تکلیف شرعی است.» اصلاً حرکت امام با تکلیف شرعی شروع می‌شود. مبنای فقهی، نظر فقهی است. حرکت هم فقهی است. حتی حرکت امام یعنی متن انقلاب. انقلاب هم آن جنبه ولایت فقیه، حتی جنبه عملی آن - و هم جنبه فقهی است. بنابراین من باز هم تأکید می‌کنم کلامی کردن مسأله، هیچ اشکالی ندارد. ممکن است فرض بفرمائید که ادله عقلی ولایت فقیه را شما طوری تبیین کنید که هیچ شبهه عقلی هم پیش نیاید. خوب، طبعاً یک اطلاق عقلی هم از آنها در می‌آید، ولی احکام عقلی را استنباط کردن بسیار مشکل است. احکام عقلی را در کلیت اثبات کردن معیار ندارد. کافی است یک کسی شبهه کند، یک نفر، شبهه و شک کند. اما وقتی راه صحیح تری وجود دارد که امام (ره) همان راه را طی کرده و تا آخر هم طی کرده است. ورود، مسأله فقهی، خروج هم مسأله فقهی، راه و روش بحث هم روش فقهی. تازه به آن نتایجی که ما داریم، اگر اطلاق روایت را اثبات کنیم - البته اثبات روایات را همان طور که فرمودند، به این

آسانی‌ها نیست - دیگر جایی برای شبهه باقی نمی‌ماند. برای اینکه شبهه و شکّی اگر پیش بیاید، با اطلاق روایات حل می‌شود. در صورتی که اطلاق احکام عقلی با یک شبهه‌ای که هر کس - حالا در خود پایتخت، خود حوزه علمیه قم شبهه‌ای را - مطرح کند کلیت، حکم عقلی مخدوش می‌شود.



● خیلی متشکریم از آیت الله عمید زنجانی. من یک سؤال از سؤالاتی را که حضار ارجمند مطرح کردند، طرح می‌کنم. تعبیر حضرت امام از ولایت فقیه، ولایت مطلقه است. اولاً، این بحث چه نسبتی یا چه تفاوتی با مفهوم نظارت و وکالت دارد، ثانیاً، در قانون اساسی بعضی از نهادها را مردم انتخاب می‌کنند، مثل ریاست جمهوری و نمایندگان مجلس؛ در حالی که اگر ولی فقیه اختیارات خود را از ائمه می‌گیرد، باید همه نهادهای جمهوری اسلامی منصوب رهبری باشند. آیا این دیدگاه با قانون اساسی تفاوتی دارد یا ندارد و در صورت تفاوت، کدام یک مورد نظر شما است؟

آیت الله عمید زنجانی: این سؤالی که شما مطرح کردید با عرض معذرت یک کتاب چهارصد، پانصد صفحه‌ای جواب می‌طلبید؛ چون هم بحث فقهی و هم بحث حقوقی است. بحثهای حقوقی و فقهی، دوروش جداگانه دارند. با دوروش باید بحث شوند. حالا همان طور که فرمودید، خیلی به اجمال عرض می‌کنم. مسأله اول را که مطرح کردید، نظارت یک بار در کلام امام، در مصاحبه پاریس ایشان آمده است. خبرنگار روزنامه گاردین که در حومه پاریس، محل اقامت امام، با امام مصاحبه کرده بود، مصاحبه تاریخی سال ۵۷ که در تمام نشریات و جراید مهم دنیا هم منعکس شد. آنجا سؤال شد که شما چطور می‌خواهید حکومت را از دولت بگیرید و حکومت کنید؟ امام فرمودند که فقها نظارت می‌کنند و مردم حکومت می‌کنند. یک بار هم مرحوم شهید مطهری در مصاحبه‌ای که داشتند - مجموعه این مصاحبه‌ها در کتاب «پیرامون انقلاب اسلامی»





چاپ شد - گفتند که فقها نظارت می‌کنند. و در اصل ۵۷ قانون اساسی هم آمده که قوای سه‌گانه کشور یعنی قوه مقننه، مجریه و قضائیه، حاکمیت ملت را زیر نظر ولی فقیه اعمال می‌کند. این نظارت چند جا همین طور به چشم می‌خورد. این باعث شده که عده‌ای تصور کنند که احیاناً امام یا شهید مطهری گرایش به نظریه نظارتی در ولایت فقیه داشتند البته آثار شهید مطهری تجزیه و تحلیل نشده است. یک مصاحبه‌ای است که از مرحوم شهید مطهری سؤال کردند و شهید مطهری فرصت اینکه بحث را به صورتی فقهی کامل کنند، نداشتند. همچنین اینکه در قانون اساسی آمده، «زیر نظر امامت و ولایت مطلقه فقیه». این تصور را به وجود آورد؛ ولی من استنباط شخصی خودم را عرض می‌کنم. اینکه امام در آن مصاحبه فرمودند، فقها نظارت می‌کنند و در قانون اساسی که مسأله نظارت آمده، این به معنای نظارت استعلامی نیست. به این معنا که فقیه مثلاً در قم و یک جایی بنشیند. دولت هم منتخب مردم باشد و گاهگاهی از دور نظارتی بکند. و یک توصیه‌هایی بکند این طور نیست. نظارتی که اینجا آمده، به این معناست که فقیه مستقیماً نهادها را در دست نمی‌گیرد؛ - چون سیاست نهادهایی دارد، نهادهای قانونگذاری و اجرایی، قضایی و ... یک کشور پیش از بیست نهاد دارد. نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - معنای نظارت در اینجا این است که فقیه بالمباشره نمی‌آید رئیس اداره بشود، که همه کارها را متمرکز در اختیار خودش بکند و یک تنه همه کارها را انجام بدهد؛ چون شبهه‌ای که در ذهن این مصاحبه‌گر بود این بود که شما فردا که حکومت تشکیل دادید، می‌خواهید همه کارها را خودتان یک تنه انجام بدهید؟ امام فرمودند ارگانها و نهادها تشکیل می‌شود. به صورت مشارکت مردمی و مردم در نهادها مشارکت می‌کنند و نهادها هم یک جازیر نظر استصوابی فقیه قرار می‌گیرد؛ یعنی تافقیه اجازه ندهد، نهادهای مردمی نمی‌توانند کاری انجام بدهند. اگر قانون اساسی

نظارت بر قوه مقننه را اجازه می دهد، و قانون اساسی نظارت بر قوه مجریه را اجازه می دهد، برای قوه قضاییه اجازه می دهد؛ برای این است که قانون اساسی بر اساس مسأله ولایت فقیه است و نظارت ولی فقیه بر این سه قوه، نهادینه شده است. نظارت رهبری بر قوه مقننه، توسط شورای نگهبان نهادینه شده و نسبت به قوه مجریه بر اساس تنفیذ ریاست جمهوری نهادینه شده و با نصب رئیس قوه قضائیه، نظارتش بر این قوه، نهادینه شده است. بنابراین، اگر نهادهای مردمی به اصطلاح مشروعیت دارند، به خاطر این است که در قانون اساسی با امضای رهبری نهادینه می شود. بنابراین، سؤال بعدی جناب دکتر فیرحی هم که مطرح کردند، روشن می شود که معنای ولایت فقیه، تمرکز تمام کارهای اجرایی در دست فقیه نیست. در اینجا مشارکت مردمی است. مردم، نهادهای لازم را در حکومت مشخصاً یا به نیابت، یعنی به صورت انتخاب نمایندگانشان و یا خودشان مابشرتاً مثل فرزندم که مباشرتی است، ایجاد می کنند. با نظارت فقیه که این نظارت، همان ولایت است نه آن نظارتی که فتحعلی شاه به دنبال آن می گشت. یک دفعه نظارتی داریم که فتحعلی شاه دنبال آن می گشت که به نجف خدمت مرحوم کاشف الغطاء رفت و می خواست از مرحوم کاشف الغطاء اجازه سلطنت بگیرد. خدمت شیخ انصاری آدم می فرستاد که از شیخ اجازه سلطنت بگیرد و فتحعلی شاه خونخوار، بالای تخت بنشیند، تاج هم بر سرش بگذارد هر غلطی خواست، بکند؛ بعد هم بگوید با اجازه فقیه و نظارت آنها بوده است. آن نظارت با این نظارت که امام می فرماید و با این نظارتی که در قانون اساسی آمده، کاملاً متفاوت است. این نظارت، همان ولایت است متنها ولایتی با سلسله مراتبش است؛ یعنی فقیه، همه کارها را با انگشتانش انجام نمی دهد، کارها به مردم تفویض می شود و نهادینه شده. نهادها و تأسیسات مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی - و لکن همه اینها با نظارت و اشراف. به صورتی که این نظارت هم در قانون





مشخص شده است. نظارت فقیه بر قوه مجریه چگونه است؟ نظارت بر قوه قضائیه چگونه است؟ یعنی نظارت مطلق نیست. یک نظارت نهادینه شده است که این یک جواب خیلی مختصری است. خود دکتر فیرحی می‌دانند که در دانشگاه، همینها را طی چهار پنج واحد می‌خوانند که ما در پنج، شش دقیقه خلاصه‌اش کردیم.

● آیت الله معرفت! نظر شما نسبت به این دو سؤال چیست؟ یکی، بحث تفاوت ولایت و نظارت در قانون اساسی و فقه اسلامی و فقه شیعی و یکی هم نسبت به ولایت فقیه در قانون اساسی؛ بویژه نهادهای مردمی که در قانون اساسی هست؛ مثل مجلس و ریاست جمهوری که از طرف مردم انتخاب می‌شوند. خواهش می‌کنم با توجه به وقت کمی فشرده‌تر پاسخ بدهید.

آیت الله معرفت: بسم الله الرحمن الرحيم؛ مسأله نظارت که اخیراً مطرح شده، این یک نوع تدلیس است؛ به جهت اینکه ما سؤال می‌کنیم نظارت توأم با مسؤولیت است یا فقط نظارت مطلق؟ نظارت یک وقت در این حد است که شاه بر تخت سلطنت نشسته و در کنارش هم یک تختی گذاشته‌اند که آقای فقیه نشسته و آقای فقیه نظارت می‌کند به این کارهایی که شاه انجام می‌دهد که آیا طبق احکام اسلام است؟ آیا طبق قوانین شرعی است یا نیست. خوب، نظارت می‌کند بعد چه می‌کند؟ فقط او را نصیحت می‌کند؛ اما هیچ مسؤولیتی غیر از این ندارد. خوب، این چیزی است که به هیچ دردی نمی‌خورد و بی‌خاصیت است به جهت این که مکرراً این مسأله در همه دورانها اتفاق افتاده است. از زمان مأمون هم این کار شد. اصلاً حرکت کاروان برای همین کار بود که مأمون می‌خواست به سلطنت خودش مشروعیت بدهد؛ اما آیا گوشش بدهکار بود. بنده در همین کتاب «ولایت فقیه» نوشتم، همین پادشاه عراق، وقتی که آمد برای اینکه در بغداد او را به عنوان ملک نصب کنند، به نجف آمد. علما را جمع

کرد و گفت شماها «فقط مرا انتخاب کنید، من خادم شما هستم. هر چه شما دستور بدهید، انجام می‌دهم». آن وقتها هنوز این مسائل زیاد پخته نشده بود. ایشان را انتخاب کردند به عنوان سید و شریف. از شرفا است و شیعه هم هست؛ اما شیعه زیدی مذهب و دیدند جامع است، انتخابش کردند. یک سال از این قضیه گذشت. به جهت کارهایی که می‌کرد، علمای نجف مرتب به او اخطار می‌دادند که این کار تو درست نیست. یک نامه نوشت. این نامه را مرحوم سید جعفر مرعشی خودش برای من تعریف کرد. وی از علمای نجف است و همه آقایان او را می‌شناسند. گفت: من آن نامه را خوانده‌ام. پادشاه نامه نوشت به علمای نجف که از این پس: «كفُوا عن التدخل فی شئون السیاسه و الا أفعال بكم ما شئت» بعد از یک سال گفت: از سیاست دست بکشید و الا آنچه که بخواهم، با شما انجام می‌دهم. این نظارت است. نظارتی که اینها مطرح می‌کنند، این است که آقایان حرفشان را بزنند و کاری هم نداشته باشند؛ ولی اگر نظارت به این معنا باشد که اگر تخلف کرد، یک اردنگی بزند و ببیند از دست به آن طرف؛ مثل اینکه بنی صدر را انداخت آن طرف. اگر این باشد نظارت، همان معنای ولایت است. پس این آقایانی که نظارت را مطرح می‌کنند، دارند تدلیس می‌کنند. اینها نظارت را می‌گیرند که فقیه مسؤولیت نداشته باشد. شاه در کتاب سبزش نوشته که یک مقام غیر مسؤول - آقای بروجردی را می‌گوید - یک مقام غیر مسؤول مانع می‌شود از خیلی از کارهای ما، خوب، آقای بروجردی یک فقیه است، رئیس جامعه تشیع است؛ اما مقام غیر مسؤول است. ناظری است که مسؤولیت نداشته باشد. چنین نظارتی به هیچ دردی نمی‌خورد. این به معنای ناصح است نه ناظر؛ اما ناظری که بخواهد در امور مسؤول دخالت بکند، که اگر تخلف کرد، او را برکنار بکنند، این نظارت عیناً به معنای ولایت است. و این نظارتی که در قانون آمده، به همین معناست. زیر نظر فقیه ولی امر است. یعنی اگر تخلف کرد ولی امر می‌تواند





او را برکنار بکند، او را از کارش عزل بکند.

اینکه مقام ریاست جمهوری از ناحیه مردم انتخاب می‌شود و همچنین خیلی از نهادها که از جانب مردم انتخاب می‌شوند و خوب در اینجا نقش ولی فقیه چیست؟ از همین بیان من روشن می‌شود چون وقتی که ریاست جمهوری را در معرض عموم قرار می‌دهند، انتخابات قرار می‌دهند، این واقعش را اگر بشکافی، مشاورت ولی فقیه است با مردم. ولی فقیه دارد با مردم مشورت می‌کند که به نظر شما از بین این سه نفر، کدامشان را صلاح می‌دانید. مردم وقتی انتخاب کردند، به ولی فقیه می‌گویند به نظر ما این صلاحیت دارد و ولی فقیه پای آن را امضا می‌کند. پس همه کار، مال ولی فقیه است. این را می‌خواهم عرض بکنم که نظارت به این معنا که در قانون اساسی آمده است، به معنای ولایت است و هیچ اشکالی هم ندارد.

● با تشکر از آیت الله معرفت. آیت الله جزایری نظر شما چیست؟ من یک سؤال دارم که در همین رابطه مطرح می‌کنم. آیا تأسیس نهادهایی که در قانون اساسی پیش بینی نشده، از مصادیق مخالفت با قانون اساسی به شمار می‌آید یا خیر؟ مواردی نظیر: شورای عالی انقلاب فرهنگی، مجمع تشخیص مصلحت، دادگاه ویژه روحانیت.

آیت الله جزایری: قضیه نظارت را آقایان توضیح دادند. شکر الله مساعیهم. خود امام در کتاب «البيع» می‌فرماید:

«بعد ما نرى أن التدبير و الإدارة في كل دولة بتشريك مساعی عدد كبير من المتخصصين و ارباب البصيرة»؛ یعنی اینکه اداره مملکت احتیاج به تخصص دارد. احتیاج به کمک و تشریک مساعی بسیاری از مردم دارد و البته ولی فقیه خودش به تنهایی اداره امور را به دست نمی‌گیرد. تا آنکه می‌فرماید: «لَمَّا كَانَتْ مِنْ يَتْرَأْسِ الْحُكُومَةِ شَخْصاً عَادِلاً فَلَا مَحَالَةَ يَتَخَبُّ الْوُزَرَءَ الْعَمَّالَ الْعَدُولَ أَوْ صَحِيحَ الْعَمَلِ فِيَقْلُ الظُّلْمَ وَ الْفَسَادَ» و بعد می‌فرماید: «كما أن في زمان ولاية أمير المؤمنين عليه السلام لم يجر جميع

الامور بیده الشریفه بل کان له ولاة و قضاة و رؤساء الجیش و غیرهم». امام (ره) همین مطلب را هم در کتاب «البیع» فرموده‌اند. البته ولی فقیه خودش مباشرتاً نمی‌تواند همه کارها را خود انجام دهد؛ بلکه متخصصین را برای اداره امور منصوب می‌کند. و اما قضیه مخالفت آن نهادهایی که هست با ولایت مطلقه فقیه. البته باز ولایت مطلقه نه به معنای یله بودن و بدون حد و مرز بودن است. ولایت مطلقه که می‌گوییم، البته مطلقه هم در مقابل آن، تضییق‌هایی است که بعضی از فقهای دیگر، ولایت فقیه را به بعضی از امور، اختصاص داده‌اند. ولایت مطلقه‌ای که امام می‌فرمایند نسبت به آن تضییقات مطلقه است، امانه به آن معنا که هر کاری که بخواهد بکند. فاعل مایشاء باشد و لو از حدود و مرزهای احکام اسلامی هم بیرون برود و یا طبق هوای نفس خود عمل کند. ولایتی که امام (ره) آن را مطرح می‌کنند، معقول و مقبول شده است. البته نهادهایی که در قانون اساسی نیامده و ولایت فقیه طبق نظر خودش برای وضع آنها مصلحت ببیند، آنها را وضع می‌کند و البته وضع این نهادها مخالفتی با قانون اساسی هم ندارد و قطعاً وقتی در قانون اساسی نباشد و امام وضع کند، قطعاً مخالفت، صدق نخواهد کرد.

● اگر اجازه بفرمایید همین سؤال را از آیت الله آقای عمید زنجانی بپرسم که آیا تأسیس نهادهای جدید توسط مقام رهبری که در قانون اساسی پیش بینی نشده‌اند، مخالف قانون اساسی هست یا خیر؟

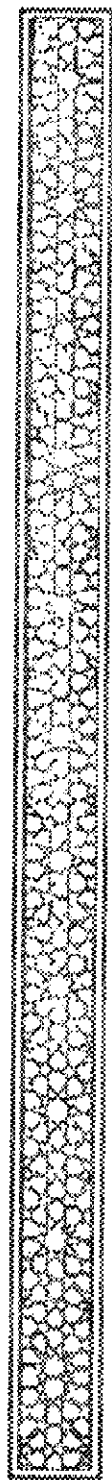
آیت الله عمید: این سئوالاتی را که شما مطرح می‌کنید، سئوالاتی است که در زمان حیات پر برکت حضرت امام هم مطرح بود. چون در زمان حضرت امام (ره)، مجمع تشخیص مصلحت در قانون اساسی پیش بینی نشده بود؛ ولی خود امام شخصاً دستور به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام را داده بودند. مصداق خیلی بارزی در زمان خود امام





وجود دارد. پس یک جواب اجمالی و یک جواب خیلی مفصل دارد. جواب فقهی مسأله مربوط می‌شود به مسأله ولایت فقیه و وقتی اطلاق اختیارات ولی فقیه را پذیرفتیم، مشکلی نداریم. ولی مشکل، مشکل حقوقی است. من فکر می‌کنم دکتر فیروزی از بعد حقوقی مسأله سؤال می‌کند. حالا که ما آمدیم و تمام نظریات فقهی را در قانون اساسی گنجانده‌ایم؛ حالا دو مرتبه از نو چگونه می‌شود. دوباره تکرار می‌کنم. بحث فقهی مسأله، خیلی مسأله جامعه نیست؛ ولی بحث حقوقی مسأله چرا. خوشبختانه چون در بازنگری حضور داشتم، در بازنگری تمام این مسائل پیش بینی شده است که ممکن است در آینده برخیها که حول و حوش رفتار سیاسی 'م' مناقشه می‌کردند که در قانون اساسی مجمع تشخیص مصلحت که پیش بینی نشده؛ امام چرا تأسیس کردند؟ و ممکن است در آینده هم پیش بیاید. آن وقت آن صولت امام هم ممکن است در آن زمان نباشد - چون بازنگری قانون اساسی در زمان خود امام بود و معلوم نبود که بعد از امام جانشین امام کیست؟ آنوقت احتمالاتی داده می‌شد که ممکن است جانشینان امام، آن صولت امام را هم نداشته باشند. لذا خود قانون اساسی از نظر حقوقی به این مسأله پاسخ داد. من یک واقعه تاریخی را برایتان نقل کنم. وقتی اصل یکصد و ده در شورای بازنگری قانون اساسی مطرح بود، اصل یکصد و ده که اختیارات رهبری در آن ذکر شده است. می‌دانید که قانون اساسی مصوب ۵۸ فقط شش بند خیلی مختصر در مورد اختیارات رهبری داشت؛ یعنی امام ده سال انقلاب را با حداقل اختیارات قانونی رهبری کرد. مدونین اصل قانون اساسی کمترین اختیارات را به رهبری داده بودند با وجود اینکه رهبری، شخصیتی مثل امام بود. ملت صرف نظر از رهبری انقلاب، مقلد شرعی امام هم بودند. لذا در بازنگری این مسائل پیش بینی شد. وقتی اصل یکصد و ده مطرح شد، اختیارات رهبری افزایش یافت. باز تأکید می‌کنم که این مسأله در

زمان خود امام بود و بعد از امام نبوده است، زمانی که اختیارات رهبری افزوده می‌شد، معلوم نبود بعد از امام چه کسی رهبری را به عهده خواهد گرفت. خود حضرت آیت الله خامنه‌ای هم عضو شورای بازنگری بودند و حضور داشتند و هیچ کس هم به این فکر نبود که اصلاً امام فوت خواهند کرد و اگر فوت بکنند، جانشین ایشان کیست؟ اختیارات رهبری را شورای بازنگری، مصلحت دید بالا ببرد. ۶ تا ۷ تا ۸ تا نه تا ده تا یازده تا...، اختیارات رهبری تا یازده بند اضافه شد. اختیارات خیلی محکمی، مثل همان اولین بند اصل یکصد و ده که تعیین خط مشی‌های کلی نظام با رهبری است. بالاسر مجلس، بالاسر دولت، یعنی مجلس باید در جایی که رهبری تعیین می‌کند، قانونگذاری کند. دولت باید در چار چوب خطوط کلی که رهبری تعیین می‌کند، برنامه ریزی بکند. وقتی یازده بند تمام شد، کمیسیون رهبری که ریاستش هم با جناب آیت الله موسوی اردبیلی بود، یک پیشنهاد دوازدهمی آورد که در اختیارات رهبری افزوده شود و ماها شبهه کردیم. حالا من تاریخ را چون نقل می‌کنم، از جمله مخالفین، شخص من بودم. با دلائلی گفتیم که مصلحت نیست که در قانون اساسی بیاید. گفتیم مصلحت نیست که بگوییم از اختیارات رهبری این مطلب است. این شایسته مقام رهبری نیست. این یک دلیل و دلیل دوم، گفتیم این را به یک جایی باید تمامش کنید، دوازده، سیزده دارد، سیزده، چهارده دارد؛ پانصد و یک دارد. پنجاه هزار هم، پنجاه هزار و یک دارد. بالاخره یک جا باید متوقف بشویم. همین جا متوقف می‌شویم و مطلقش می‌کنیم. برگشتیم به اصل ۵۷ و اصل ۵۷ که عبارتش این بود که «زیر نظر امامت امت و ولایت فقیه» ولایت فقیه را درزش را باز کردیم و یک مطلق گذاشتیم «زیر نظر امامت امت و ولایت مطلقه فقیه». گفتیم دیگر یازده بند نه، صد و ده بند نه، پنجاه هزار بند، نیازی نداریم بند بند بیاوریم. بنابراین، خود قانون اساسی با این بازنگری که در آن شده، اجازه داده است





اختیارات رهبری در آن یازده بند خلاصه نمی‌شود. اینجا از آن مواردی نیست که مطلق را حمل بر مقید بکنیم؛ چون آن اطلاق بعد از مقید تصویب نشده؛ یعنی بعد از یازده بند، مطلق تصویب شده است. مطلق حاکم بر این مقید است. چون بعضیها این طور می‌گویند که اصل ۵۷ می‌گوید مطلق، اصل یکصد و ده می‌گوید یازده اختیار دارد. مطلق را حمل بر مقید می‌کنیم، اختیارات رهبری یازده بند می‌شود. نه، بعد از آنکه یازده بند تصویب شد، برای اینکه عدد، مفهوم مخالف نداشته باشد، یازده معنایش این نباشد که دوازده تا اختیار ندارد، برای اینکه مفهوم مخالف را نفی کرده باشیم، شورا کلمه مطلق را اضافه کرد. بنا بر این همین قانون اساسی، به رهبری اجازه می‌دهد که دست به تأسیس نهادهایی که لازم می‌بیند، بزند. ولی، اینجا یک ولی بسیار جالبی هست که خود امام سعی می‌کرد که چارچوب قانون اساسی را نشکند و مسلماً هم جانشینان حضرت امام رویه سیاسی امام را پیش خواهند گرفت؛ نه الآن، ان شاء الله صدها سال آینده هم آن رویه سیاسی امام هم حفظ می‌شود؛ اگر چه ولی از نظر قانونی و حقوقی منعی وجود ندارد.

☪ از حضور استادان محترم در این گفت و گو، تشکر می‌کنم، همین طور از طلاب، فضلا، و استادان ارجمند حوزه علمیه که در این جلسه حضور داشتند. ان شاء الله در جلسات آینده بتوانیم این گونه مباحث را پیش ببریم. با تشکر از حضور همه شما و صلی الله علی محمد و آله و سلم.